

طرح افزایش درک مطلب کودکان دبستانی
با هدف توسعه سواد خواندن

پایه:

نام و نام خانوادگی:

پیدا

در کلاس درس



"دوره دوم"

(نجیمه جمالی)



فرزندان دلبندم؛ دقت کنید و به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱- گاو یک شاخ، کجا زندگی می کرد؟

الف) صحرا ب) جنگل ج) وسط جنگل د) مزرعه

۲- به نظر گاو یک شاخ کدام حیوان غذای خوش مزه ای برای حیوانات جنگل است؟

الف) روباه ب) آهو ج) ماهی د) خرگوش

۳- خرگوش چه راهنمایی به گاو یک شاخ کرد؟

۴- به ترتیب شماره گذاری کن.

تصمیم گرفت یک ماهی بخورد.

از کنار یک برکه رد می شد.

سرش را به طرف آب دراز کرد.

دید مرغ ماهی خواری در حال شکار کردن و خوردن ماهی است.

۵- چرا مرغ ماهی خوار دلش نمی خواست گاو از آنجا ماهی بخورد؟

۶- اگر شما بودید، برای رفع گرسنگی گاو چه پیشنهادی به او می دادید؟

"معاونت آموزشی"

گاو یک شاخ کم عقل

گاو یک شاخی بود که وسط جنگل زندگی می کرد. یک روز از خواب بیدار شد و دید خیلی گرسنه است. نمی دانست کجا برود و چه بخورد؟ بلند شد و توی جنگل به راه افتاد. رفت و رفت تا به خرگوش رسید، دلش می خواست یک غذای حسابی و خوش مزه بخورد. از گرسنگی آن عقل نصفه و نیمه اش هم کار نمی کرد. از طرفی شنیده بود که خرگوش غذای خوش مزه ای برای حیوانات جنگل است. جلو رفت تا سر صحبت را با خرگوش باز کند و در فرصت مناسب شاخش بزند و شکارش کند. اما خرگوش که باهوش بود ماجرا را فهمید. از گاو یک شاخ پرسید: "چرا رنگت پریده؟"

گاو یک شاخ گفت: "خیلی گرسنه ام." خرگوش گفت: "من می توانم راهنمایی ات کنم که چی بخوری و کجا بروی. اگه دو تا شاخ داشتی می توانستی به هر حیوانی که می خواهی شاخ بزنی، شکارش کنی، آن را بپزی و بخوری؛ اما با یک شاخ نمی توانی. اگر به حیوانی هم شاخ بزنی ساخت می شکند و همین یک شاخ را هم از دست می دهی. یادت هست که ... شاخ قبلی ات را هم سر بی فکری خودت از دست دادی؟"

گاو یک شاخ گفت: "پس حالا چی کار کنم؟"

خرگوش گفت: "برو سراغ غذایی که شاخ زدن نخواهد و راحت به دست بیاید."

گاو یک شاخ به فکر فرو رفت. پیش خودش گفت: "آخر چه می توانم بخورم که هم سیر بشوم و هم شاخم نشکند؟" از کنار یک برکه رد می شد، دید مرغ ماهی خواری در حال شکار کردن و خوردن ماهی است. تصمیم گرفت یک ماهی بخورد، نگاهی به برکه انداخت. برکه پر از ماهی بود. سرش را به طرف آب دراز کرد می خواست با شاخش یک ماهی شکار کند، ماهی را لای شاخش بگیرد و بعد بخورد؛ اما هر چه تلاش می کرد، نمی شد. به عقلش هم نمی رسید جور دیگری ماهی بگیرد. مرغ ماهی خوار به گاو یک شاخ گفت: "مواظب باش چیکار می کنی؟" تو که یک شاخ بیشتر نداری. ممکن است تعادلت بهم بخورد و بیفتی توی آب. آن وقت چه کسی می تواند تو را نجات بدهد؟

"گاو یک شاخ گفت: پس به نظرت چی کار بکنم، خیلی گرسنه هستم" مرغ ماهی خوار که برای خودش رقیب نمی خواست گفت: "برو دنبال غذایی که راحت به دست بیاید و همه جا باشد. یک نگاهی به دور و برت ببینداز ... حتما پیدا می کنی"

گاو یک شاخ رفت. هی به دور و برش نگاه می کرد تا ببیند که چه غذایی هست که راحت پیدا شود و همه جا هم باشد. دور و برش پر بود از بوته های سبز و پر برگ. تصمیم گرفت مثل همیشه خوردن بوته ها و علف ها و سبزی ها را امتحان کند. آهویی آنجا مشغول چرا بود. وقتی گاو یک شاخ را دید گفت: "سلام شما این جا چی کار دارید؟"

گاو یک شاخ همه ی ماجرا را کامل تعریف کرد و گفت: "خیلی گرسنه ام. از صبح دنبال غذا بودم؛ اما چیز به درد بخوری پیدا نکردم. حالا می خواهم با بوته ها و علف های این جا خودم را سیر کنم."

آهو تا این حرف را شنید، گفت: "آخر تو که تا حالا از این علف ها و سبزی های جدید نخورده ای. نمی دانی کدام برایت مناسب است؟ ممکن است از علف های نرسیده بخوری و دل درد بگیری. یا از کهنه ها بخوری و دلت سنگینی کند و حالت بد شود." گاو یک شاخ گرسنه دیگر خسته شده بود پرسید: "پس به نظرت من چی بخورم؟"

آهو گفت: "به نظر من برو زیر سایه درخت بالای تپه بنشین و دهانت را باز کن. وقتی یک باد خنک و خوش مزه آمد آن را بخور. نه کهنه است نه کال. نه حالت بد می شود و نه شاخ زدن و جنگیدن می خواهد. هیچ خطری تو را تهدید نمی کند. این بهترین و ساده ترین کاری است که می توانی انجام بدهی." گاو یک شاخ کمی پیش خودش فکر کرد و گفت: "راست می گوید چه قدر هم راحت به دست می آید. دیگر از شدت گرسنگی نمی توانم دنبال غذا بگردم."

بعد رفت بالای تپه و زیر درخت نشست. دهانش را باز کرد، باد می وزید توی دهان گاو یک شاخ پر می شد و خالی می شد. گاو یک شاخ چشم هایش را بسته بود و به خیال خودش لقمه لقمه باد می خورد. باد نعنایی ... باد پونه ... باد خنک ... باد تمیز و خوش مزه ... و کم کم آنقدر باد خورد که حتی کله اش هم پر از باد شد و به خواب رفت.

